



امروز با مولانا

همه انواع خوشی حق به یکی حجره نهاد
هیچ کس بی تو در آن حجره ره راست نبرد
گر شدم خاک ره عشق مرا خرد مبین
آنک کوید در وصل تو کجا باشد خرد



برش

خشم و بی رحمی را می بخشیم

پانولو کونلیو



اشک‌هایی را که وادار به ریختنشان شدم
می بخشیم
دردها و یأس‌ها را می بخشیم
خیانت‌ها و دروغ‌ها را می بخشیم
نفرت و تعقیب و آزار را می بخشیم
روایه‌های بر باد رفته را می بخشیم
امیدهای سقط شده در زهدان را می بخشیم
عداوت و بدخواهی را می بخشیم
بیداد اچرا شده به نام عدل را می بخشیم
خشم و بی رحمی را می بخشیم
جهان و تمام شر در آن را می بخشیم...

قادر به عشق و ورزیدن خواهیم بود، فارغ از آنکه در پاسخ به من عشق ورزیده شود، قادر به دادن، وقتی هیچ ندارم، قادر به شادمانه کار کردن، حتی در میانه‌ی مشقات قادر به دراز کردن دستم، حتی در اوج تنهایی و تنه‌لنگدی، قادر به خشک کردن اشک‌ها، حتی هنگامی که هنوز می‌گریه، قادر به باور داشتن، حتی هنگامی که هیچ کس به من باور ندارد.



آرزو دارم قانون برای همه یکسان باشد

سهراب بختیاری زاده

پاریکن سابق تیم ملی



که به رده‌های بالاتر آمدند، کسانی بودند که پول بیشتری داشتند این به آن معناست که دست‌های از آدم‌ها هستند که هر جای این مملکت باشند، حقوق افراد دیگر را زیر پا له می‌کنند و فرقی هم نمی‌کند کجا باشند. امکان دارد این افراد در دانشگاه باشند یا در فوتبال. حتی ممکن است در مناصب و جایگاه‌های ویژه هم قرار گیرند. این نوع افراد و رفتار آنها اشاره مستقیم به نقض حقوق شهروندی افراد دارد. شما چگونه می‌خواهید با وجود این افراد رویای تحقق یک جامعه پویا را، اشاعه بدهید و اجرا کنید.

به همین دلیل است رویای من تحقق عدالت علوی در جامعه است. آن هم جامعه‌ای مانند ما که بر این اصول تکیه و تأکید فراوان دارد. قانون مهم‌ترین بحث امروز است زیرا اگر زمانی قانون برای همه یکسان باشد، شما می‌دانید که نباید برخی امور را انجام دهید. برای مثال در آلمان مدیر عامل تیم بایرن مونیخ با این که قدری قدرتمند و با نفوذ بود، اما به دلیل تخلفاتی که انجام داده بود زندان رفت. اگر این تعریف وجود داشته باشد که افراد در هر جایگاهی که باشند، در صورتی که دچار خلاف شوند، حکمی جزایی در انتظار آنها خواهد بود، می‌شود جامعه را مطلوب دانست. حالا این افراد می‌توانند یک مدیر ورزشی باشند، یک مدیر سیاسی یا باید افراد در هر جایگاهی که هستند، در برابر قانون یکسان باشند!

زندگی تان دچار مخاطره یا بی‌ثباتی می‌شود. من همیشه به بازیکنانی که در کنار هستند، می‌گویم که تلاش کنند و به پول در آورند هم دقت کنند اما به هر قیمتی نخواهند که فوتبال بازی کنند یا پول در بیاورند. رفتار انسانی اگر در کوتاه‌مدت جواب ندهد البته در درازمدت می‌تواند از آن رفتار، معجزه ببینید. نباید این نگاه برای افراد به وجود بیاید که در محیط ناسالم باید ناسالم ماند، بلکه باید سالم ماند زیرا همیشه برد با افرادی است که با رفتار انسانی و اصول درست زندگی می‌کنند. همیشه این رویا را در سر داشتم که به‌عنوان یک ورزشکار، یا کسی که مدتی عمر خود را در فوتبال گذرانده است، یک الگو باشم زیرا عقیده دارم ورزشکاران می‌توانند متولی باورها و ارزش‌های یک جامعه باشند. افرادی را می‌شناسم (اسم آنها را باز نمی‌گویم) که در دسته‌های پایین تر فوتبال بازی می‌کردند اما برایم جالب شد در برهه‌ای از زمان، چند تن از آنها بدون این که لایق باشند به لیگ برتر متوجه می‌شوم، مشکلات اجتماعی، همسرانی زیادی را با موضوعات سایر حوزه‌ها دارد یعنی این که شما اگر رعایت اخلاق حرفه‌ای یا رفتار انسانی را کنار بگذارید، ناخودآگاه متوجه می‌شوید که همه زوایای

پیدا می‌کند و تفاوتی ندارد که شما عضو یا متعلق به چه گروه اجتماعی باشید. همیشه دوست داشته‌ام و خواهم داشت که در مناسبات اجتماعی و تبیین آن، تمام افراد جامعه از رئیس جمهوری تا پایین ترین فرد، در ارزیابی‌های مرتبط با حوزه اجتماعی، در یک سطح قرار گیرند و همه با هم مساوی باشند. خیلی سخت است که این موضوع را در این جامعه بتوانیم به خوبی جایبندیم. از افراد در تعاملاتشان در سطح شهر، این امر را بپذیرند که همه به یک صورت و به‌عنوان یک فرد، با هم مساوی هستند و تمام شهروندان این شهر نیز از آن راد کنند که با هم مساوی هستند و هیچ کس برتری نسبت به دیگری ندارد.

همیشه فکر می‌کردم مگر این امکان وجود دارد که در شهر با کشور ما، با این پیشینه اجتماعی و فرهنگی، روزی دچار مشکلاتی شویم که دیگر فرهنگ و تمدن ما نتواند پاسخگو باشد و زیر سوال قرار گیرد. خیلی جالب است بیشتر که در باره این موضوع فکر می‌کنم متوجه می‌شوم، مشکلات اجتماعی، همسرانی زیادی را با موضوعات سایر حوزه‌ها دارد یعنی این که شما اگر رعایت اخلاق حرفه‌ای یا رفتار انسانی را کنار بگذارید، ناخودآگاه متوجه می‌شوید که همه زوایای

مناسبات اجتماعی در جامعه ما گستره وسیعی دارد. من مناسبات اجتماعی کلان در جامعه خودمان را فقط محدود به شهری مانند تهران نمی‌دانم، بلکه عقیده دارم که این مناسبات اجتماعی به ثبات برسد، باید شروع آن را از یک روستا نظاره کنیم تا این که آن را در قالب شهری بزرگ بنگریم. رفتار اجتماعی یک جامعه از حوزه‌های مختلف متشکل است. این تعریف برای همگان روشن است که اگر در جامعه‌ای مشکلات مختلفی بروز می‌کند به این دلیل است که مشکلاتی هم در حوزه‌های دیگر آن جامعه وجود دارد.

طبیعی است ما در زمینه مشکلات اقتصادی یا مسائلی از این قبیل، ناخودآگاه در جامعه دچار کمی و کاستی‌های زیادی می‌شویم. این آرزو را همیشه در زندگی‌ام داشته‌ام که یک روز از خواب بیدار شوم و یک ساختار منظم در این جامعه را ببینم. فرقی نمی‌کند جامعه‌مان هم، مانند فوتبال‌مان است. زمانی که شما جامعه قوی و متحدی نداشته باشید، این اخلاق و روحیات به تمام زمینه‌ها در کشور، ورود



شاتر

معجزه آب در آتش گرما

در تابستان جنوب، گرما و تشنگی طاقت فرسا، موجب تبخیر زودرس آب بدن می‌شود و رهگذران تشنه در جست و جوی آب، خیابان‌های داغ را سراب می‌بینند... در این روزهای گرم، کسبه بازار اهواز با تقبل هرز بنه‌هایی، برای رفع عطش رهگذران، آبخوری‌هایی را روبه‌روی مغازه خود نصب می‌کنند تا دعای خیری هم برای امواتشان فرستاده شود...

عکس: محمد فضالصلی | ایسنا



امروز به چی فکر می‌کنی

مثل یک سنگ سر دشه‌ایم

مهسا بهری | مترجم

مردم آن به دور باشند این موضوع را زمانی که وارد مترو یا دیگر مکان‌های عمومی می‌شوید، به خوبی درک می‌کنید.

افراد معمولاً یاد حالت خواندن هستند یا موزیک را گوش می‌دهند، یا طوری رفتار می‌کنند که اصلاً فرد دیگری را در آن زمان نمی‌بینند. اما موضوعی که فکر می‌کنم هنوز در جامعه ما جدی گرفته نشده است، موضوع خشونت است که هر روز هم فراگیرتر شده و هم خسارت آن بسیار زیاد دیده می‌شود. که اوج شلوغی است، بارها دیده‌ام که مردم نسبت به هم تا چه حد بی‌حوصله و زود رنج هستند. خدا نکند پای شما اشتباهی روی پای فرد دیگری قرار گیرد، آن موقع است که صداها بر فراز آن مکان، بلند می‌شود و اعتراض‌ها نسبت به عملی که صورت گرفته است، شنیده می‌شود. خشم را امروز در شهرمان غالب می‌بینم خیلی وقت‌ها هست، جاهایی که می‌روم، می‌بینم که کسی با فرد دیگر در حال گفت‌وگو است. مشاهده چنین صحنه‌ای اصلاً جالب نیست البته همیشه به این موضوع فکر می‌کنم و آن را در نظر دارم که این جامعه و موضوعاتی که امروز در شهر ما جاری است، به سختی قابل تغییر خواهد بود و اوقاتی نیز این فکر در من وجود می‌آید که امکان تغییر مثبت در روابط شهروندان یا یکدیگر حدود صفر است زیرا این گونه داریم بزرگ می‌شویم و این گونه بچه‌های دیگر دارند بزرگ می‌شوند و همه این موضوعات رایج به‌عنوان ارزش در آنها نهادینه خواهد شد.

معمولاً بیشتر اوقات به دلیل کاری که انجام می‌دهم، در مرکز شهر هستم و بیشتر اوقات از وسایل نقلیه عمومی استفاده می‌کنم اغلب با خودم در این فکر هستم که وای دوباره می‌خواهم سوار شوم!

جایی که همه مثل یک مجسمه سرد نشسته‌اند و یکدیگر را نظاره می‌کنند بدون این که هیچ عکس‌العملی نسبت به هم داشته باشند یا بخواهند با دیگران تعاملی داشته باشند، یا با هم صحبتی کنند. اغلب کسانی که روزنامه هم می‌خوانند نزدیگان می‌شوید، با نگاهی که شما خیره می‌شوید که پیش خود می‌گویید چه اشتباهی کرده‌ام روزنامه‌اش نگاه کرد!

همه اینها و یک سری رفتارهای دیگر، باعث شده است که این شهر یا مردمانش را بی‌حال و بی‌رغبت نشان دهد. من فکر می‌کنم ما اکنون بیشتر شبیه یک سنگ سرد شده‌ایم که با هیچ کس در این شهر امکان جوشش نداریم و نمی‌خواهیم داشته باشیم. در ذهن دارم زمان‌هایی را که با افرادی، سعی بر تعامل داشته‌ام اما متأسفانه افراد نمی‌خواهند به هم اعتماد کنند یا وقتش را ندارند که این موضوع امکانش کم است یا دوست ندارند که به یک نفر اعتماد کنند.

اغلب این زمان‌ها که در مترو هستم، شاهد دستفروشی هستم که هیچ سلامانده‌ی در آنها وجود نیامده است. که این موضوع هم یکی از نااحتی‌های من در طول نشستن در مترو است. افکارم را اگر بخواهم به خوبی شرح دهم، باید بگویم که فکر می‌کنم افراد جامعه ما در نظر دارند که اگر شده با هر وسیله‌ای یا هر رفتاری، از جامعه و

افراد معمولاً یاد حالت خواندن هستند یا موزیک را گوش می‌دهند، یا طوری رفتار می‌کنند که اصلاً فرد دیگری را در آن زمان نمی‌بینند. اما موضوعی که فکر می‌کنم هنوز در جامعه ما جدی گرفته نشده است، موضوع خشونت است که هر روز هم فراگیرتر شده و هم خسارت آن بسیار زیاد دیده می‌شود

دقتر و دیوان

دوستی و تعامل

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی دوست ما را و همه نعمت فر دوس شمارا

اسماعیل آذر

استاد دانشگاه



عالم و همه آن عالم را به من بدهید، باز در انتخابم می‌گویم فقط خدا و انتخاب اصلی من حضرت باقی است. این تعابیر در شعر پارسی کم نیست و اغلب از این گونه شعرها در ادبیات ما زیاد است و توسط شاعران مان به وفور ذکر شده زیرا این موضوع از اهمیت بالایی برخوردار است و با ذهن و تمامیت انسان‌ها در ارتباط است. سعدی صحبت از مقصد در این عالم می‌کند؛ صحبت از مقصدی می‌کند که تمام انسان‌ها در این جهان به آن نیازمند هستند. اغلب این گونه اشعار اشاره مستقیم به عرفان و حضور خداوند دارد و پیش از این نیز، این تفکر از مولوی و حافظ و اشعارشان را در این زمینه، دیده‌ام. نظامی نیز در این خط سیر، اشعاری را سروده است. اما در مجموع سعدی یکی از شریعت‌مدارترین شاعران این مرز و بوم بوده است و در غزلیاتش چه به طنز و چه به صورت جدی، اشاره مستقیم به فرهنگ انسان دوستی در افراد و تعامل آنها با خداوند دارد. مفهوم این شعر برای تمام کسانی که آن را می‌خوانند، یک وجه مهم است زیرا به ریشه‌های ترین معادلات افراد در جامعه یا محیط زندگی‌شان، اشاره دارد. سعدی می‌گوید قبل از انجام هر کار، شما می‌توانید آن را برانداز کنید و درباره آن فکر کنید تا از مشکلات بیشتر جلوگیری شود. او در نظر دارد که تمام مشکلات از یک منبع ظهور می‌کند و به حقیقت می‌پیوندد آن هم نبود یاد خدا است. زمانی که به یاد خدا باشید نه حسادت می‌کنید، نه حق یکدیگر را می‌خورید و به حقوق هم احترام می‌گذارید و به آن فکر می‌کنید. یاد خدا از مناسبات و پدیده‌ها به شما آدور می‌کند. سعدی تأکید دارد، افرادی از این موضوعات می‌توانند صحبت کنند که وجودشان پر از یاد خدا باشد یا مملو از وجود خدا باشند. سعدی می‌گوید افرادی همیشه در آرامش هستند که با یاد خدا زندگی می‌کنند. یاد خدا از هر ترسی و هر اتفاقی جلوگیری می‌کند.

این شعری که به محضر مخاطبان ارایه می‌شود، در ادبیات فارسی و زبان شاعران ما بسیار قابل‌تذکره در نظر گرفته شده است. در تبیین آن نیز نکات بسیار مهمی از منظر شاعران زیادی بیان شده و افراد کارشناس در این زمینه، صحبت‌های زیادی را انجام داده‌اند. مثلاً شیخ بهایی هم شبیه به معنی این شعر فرمایشاتی را داشته و آن را بازگو کرده است. در این شعر بیش از هر چیزی تأکید بسیار بر خداوند دارد. این شعر، اشاره مستقیم به تمام موضوعات بشری دارد و بر این تأکید است که هر کس در هر جایگاهی که یا کاری که صورت می‌دهد، این بساور باید در او، به وجود بیاید که برای به نتیجه رسیدن تنها یک چیز است که موفقیت را به وجود می‌آورد. آن هم یاد خدا است. در این شعر به جدیت این اشاره شده است که هر کس، در هر جایگاهی یا با هر مقامی، فرقی نمی‌کند؛ برای رسیدن به مطلوبش نیاز خود را حس می‌کند که به یاد خداوند باشد. بعضی افراد بر پی اهداف والایی هستند و در این زمینه، کارهای مختلفی انجام می‌دهند، اما باز هم سعدی می‌گوید اگر قدرتمندترین انسان روی زمین هم هستید، نباید از یاد خدا غافل شوید و او را فراموش نکنید زیرا همه مراتب در خدا وجود دارد؛ زیرا اتمام کننده تمام نیازها خدا است. در این شعر، سعدی با لحن‌های گوناگون به افراد مختلف با نصیحت تمام ابراز کرده است که ای مردمان، زمانی که در حال انجام اموری هستید که به نفع شما و مردم نیست، از آن دست بکشید و همان زمان خدا را به یاد بیاورید و از آن یاد کنید، تا گره‌ای در کارتان صورت نگیرد. سعدی در تعبیری جالب در این شعر می‌گوید که اگر همه این

آموزش عملی

احسن ایمانی

وراه خودم را پیش گرفتیم. حدود ۲ هفته از تحویل کتاب گذشت. به واقع اسیر خواندن کتاب شده بودم. کتابی بسیار جالب بود. تمام کتاب و داستان‌هایش را خواندم. از نوع قلم و نوشتار نویسنده لذت بردم. گویی قلم در دست نویسنده چون قلم مویی، واژه‌ها را نقاشی کرده بود طوری که به هیچ‌وجه اجازه جدا شدن از کتاب به خواننده داده نمی‌شد. در سر تا سر ندم. بعد از اتمام خواندن کتاب، باز هم پیش استاد رفتم. این دیدار با دیدار قبلی کلی تفاوت داشت. اینبار موضوعات زیادی دستگیرم شده بود. تا به اتفاق استاد رسیدیم، بعد از سلام و احوال‌پرسی، خیلی آرام و نامحسوس، آن ۱۰ برگ داستان خودم را که به‌عنوان

داستان‌های من، هنوز گوشه قفسه کتابخانه استاد باقی مانده است؛ و آن طور که از شواهد برمی‌آید، هنوز دست نخورده بود. استاد به محض گرفتن کتاب، دست برد داخل قفسه و کتابی دیگر به من داد. کتابی که از وجناتش پیدا بود از کتاب قبلی هم قطورتر و هم از نظر محتوا سنگین تر است. درون ذهنم وزن کتاب را تخمین می‌زدم. گمانم ۲ کیلو بود!.. استاد کتاب را داد و گفت: این رو هم می‌خونی، بعد می‌ای پیشم. سعی کن توی خواندن داستان‌های این کتاب، خوب دقت کنی؛ به‌نگارش، به موضوع...

آدم پیش نویسنده‌ای معروف و ۱۰ برگ از نوشته‌هایم را تحویلش دادم و گفتم: ببخشین استاد! از تون می‌خوام این داستان‌های منو بخونین و نظر بدین. آخه می‌خوام برد کنم و نویسنده‌ای بزرگ بشم! استاد از میان کتاب‌های داخل قفسه، کتابی قطور و سنگین بیرون کشید و داد دستم. بعد گفت: میری این کتابو می‌خونی و تمومش می‌کنی؛ هر وقت تمومش کردی بیای پیشم!

چیزی نگفتم. کتاب را از استاد گرفتم و رفتم. یک هفته داخل مطالب کتاب غرق بودم و از خواندن مطالب آن لذت می‌بردم؛ کتاب داستان‌های قشنگی داشت با متن‌های فوق‌العاده زیبا! بعد از کلی غور در کتاب و به اتمام رساندن آن، پیش استاد رفتم و کتاب را تحویل دادم. چشمم مدام در اطراف کار می‌کرد شاید اثری از مطالب خودم ببینم که توسط استاد مطالعه شده است؛ اما دیدم آن ۱۰ برگ از



داستانک